



انتخابات امریکا:

برنی ساندرز و «سوسیالیسم» بورژوازی

چند مقاله

گردآوری و ترجمه: آرام نوبخت

صفحه	فهرست
۳	ساندرز و سوسیالیسم
۷	در حاشیهٔ مواضع ساندرز در آخرین مناظرهٔ دمکرات ها
۱۱	برنی ساندرز، حزب دمکرات و سوسیالیسم
۱۶	آیا «برنی ساندرز» سوسیالیست است؟



ساندرز و سوسیالیسم

بری گری

طی کارزار کنونی انتخابات ریاست جمهوری امریکا که تصوّرات عمومی را به چالش کشیده و بحران بی اندازه ای را برای نظام سیاسی امریکا دربرداشته است، شاخص ترین فاکتور حمایت گسترده و رو به رشد از «برنی ساندرز» است، کاندیدایی که خود را «سوسیالیست دمکرات» خطاب می کند.

سناتور ایالت «ورمونت»، که علناً این کارزار را تلاشی برای معکوس کردن روند ریزش حمایت از حزب دمکرات و بهبود چشم اندازه‌های این حزب در انتخابات ۲۰۱۶ توصیف کرده است، مسأله نابرابری اجتماعی و دسیسه های وال استریت را به موضوع محوری برای به چالش کشیدن «هیلاری کلینتون»، وزیر امور خارجه اسبق و نامزد ریاست جمهوری حزب دمکرات تبدیل کرده است. واکنش مردمی به مراتب بزرگ تر از آن چیزی بود که کسی در دستگاه سیاسی و رسانه ای، از جمله خود ساندرز، بتواند پیش بینی کند.

در حالی که تنها چند روز تا انتخابات ۱ فوریه انجمن های حزبی «آیووا» فاصله است، ساندرز طبق نظرسنجی ها در ایالتی کلینتون را حذف کرده یا از او سبقت گرفته است که گمان می رفت پیروزی کلینتون با صرف میلیون ها دلار در آن محرز باشد. در ایالت «نیوهامپشایر» که یک هفته دیگر میزبان یک انتخابات مقدماتی است، ساندرز با اختلاف دو رقمی نسبت به کلینتون، که به نظر می رسد افزایش پیدا کند، پیشتاز است.

صعود حمایت از ساندرز از این جهت بسیار قابل توجه تر است که با وجود دو ماه تبلیغات و ترس افروزی بی وقفه رسانه ها بر سر خطر حملات تروریستی به دنبال حوادث پاریس و «سن برناردینو» ادامه یافته است. تا مدتی قبل متخصصین رسانه ها با بغض و کینه می گفتند که کار کارزار ساندرز دیگر تمام است، چرا که توجه مردم از نابرابری اقتصادی به «مبارزه با تروریسم» چرخش کرده است.

حمایت از ساندرز نادرستی افسانه سرایی های بسیار درباره مردم امریکا و سیاست امریکایی را نشان داده است. در کشوری که بیش از نصف قرن ضدیت با سوسیالیسم نوعی مذهب بوده است، جایی که عقاید سوسیالیستی از گفتمان سیاسی حذف شده و در رسانه ها ممنوع بوده است و جایی که مخالفین سوسیالیست هر دو حزب

سرمایه کلان به دلیل قوانین ضد دموکراتیک انتخاباتی از صندوق آرا بیرون نگه داشته می شوند، نشان داده می شود که عقاید سوسیالیستی بسیار محبوب هستند.

نظرسنجی اخیر نشان داد که اکثریت رأی دهندگان به دمکرات ها در «آیووا» خود را سوسیالیست می دانستند. به خصوص محکومیت نابرابری اجتماعی و وال استریت از سوی ساندرز واکنش نیرومندی در بیان جوانان داشته است. یکی از نظرسنجی های Yougov از دمکرات های آیووا نشان داد که در بین رأی دهندگان سنین ۱۸ تا ۲۹، ساندرز با رقم خیره کننده حمایت ۷۴ درصدی نسبت به حمایت ۱۴ درصدی از کلینتون پیشتاز است.

در کشوری که کل دستگاه سیاسی، رسانه ای و آکادمیک، دغدغه موضوعات نژاد، جنسیت و جهت گیری جنسی را دارد و مسائل پایه ای طبقاتی پس زده می شود، روشن می شود که دغدغه های واقعی اکثریت مطلق مردم، موضوعات اجتماعی و اقتصادی بنیادینی هستند که فراتر از مشغله فکری «سیاست های هویتی» می روند، و در بین همه کارگران مشترک هستند.

اقتدار وسیعی از کارگران و جوانان به خاطر دهه ها ارتجاع اجتماعی و اقتصادی، که این نیز در دوره اوبامای قهرمان «امید» و «تغییر» صرفاً تشدید شده است، در حال رادیکالیزه شدن هستند. واقعیت جنگ دائمی و اتلاف منابع عظیم برای کشتار و تاراج در آن سوی آب ها، همراه با غارت اقتصاد در داخل به دست یک الیگارشلی جنایتکار مالی و صاحبان شرکت ها، این اقتدار را منجر کرده است.

در شرایطی که سیاستمداران و رسانه ها هیچ چیز جز دروغ به خورد آنان نداده اند- به خصوص این ادعای کذب که امریکا در حال تجربه یک بهبود اقتصادی است- وقتی یک کاندیدای برجسته ریاست جمهوری درباره موضوعاتی صحبت می کند که دغدغه آن ها است، نتیجتاً با ترکیبی از شگفتی و امید واکنش نشان می دهند.

هفته گذشته، شاهد یک کارزار عظیم از طرف رسانه ها و حزب دمکرات برای مقابله با صعود ساندرز بوده است. هواداران برجسته کلینتون با این ادعا به ساندرز حمله برده اند که او به اندازه کافی حامی شهروندان امریکایی-آفریقایی نیست، و دیگران نیز درگیر سیاه‌نمایی علیه چپ ها هستند. روز دوشنبه اوباما چند قدم به تأیید کردن کلینتون نزدیک تر شد. او در رادیوی اینترنتی سایت Politico، هر گونه قیاس بین پیروزی خود

نسبت به کلینتون در سال ۲۰۰۸ در انجمن های حزبی آیووا و صعود ساندرز در نظرسنجی های این ایالت را رد کرد. اوباما تا جایی پیش رفت که کلینتون را بابت «ایجاد یک تغییر زنده و واقعی در زندگی روزمره مردم» تحسین کرد.

سرمقاله اصلی «وال استریت ژورنال» به تاریخ ۲۰ ژانویه با عنوان «جدی گرفتن ساندرز»، هشدار می دهد که نخبگان مالی و شرکت ها درباره پیامدهای خطرناک کارزار ساندرز. این سرمقاله در همان حال که درباره رادیکالیسم طرح های اصلاحی پیشنهادی ساندرز به شدت مبالغه و حتی به عنوان مثال ادعا می کرد که ساندرز «از حکومت برای کنترل ابزار تولید» استفاده خواهد نمود، اما روشن کرد که نخبگان مالی هیچ یک از این تمهیدات ساندرز را برای کاهش نابرابری های اجتماعی و مهار کردن بانک ها، حتی ملایم ترین آن ها بنا به شاخص های تاریخی، برنخواهند تافت.

این روزنامه با استناد به نظرسنجی «وال استریت ژورنال» و «ان.بی.سی» که نشان می دهد در یک رقابت فرضی، ساندرز، دونالد ترامپ را به عنوان پیشتاز حزب جمهوری خواه با ۱۵ واحد درصد شکست می دهد، درباره احتمال انشعاب در درون حزب جمهوری خواه و «یک نتیجه انتخاباتی استثنایی» اظهار نگرانی کرد.

اما کارگران و جوانانی که به خاطر تعلق خاطر به ایده های سوسیالیستی برابری اقتصادی و همبستگی انسانی جذب ساندرز می شوند، موظف اند که یک سلسله پرسش های برخاسته از کارزار این سناتور «ورمونت» را هم مد نظر داشته باشند؛ مهم تر از همه این که سوسیالیسم چیست و سوسیالیست های واقعی چه کسانی هستند؟

در همان حال که ساندرز ولع و جنایتکاری وال استریت را آماج حملات خود قرار می دهد، اما از جنگ های امپریالیستی که حکومت اوباما به نفع درست همین نخبگان مالی آغاز می کند دفاع می کند. چگونه می توان با آن چه که «طبقه میلیاردرها» (لفظ مورد استفاده ساندرز) در داخل کشور انجام می دهد، مخالفت بود و از آن چه که در گوشه و کنار جهان انجام می دهد حمایت کرد؟ سیاست داخلی و خارجی دو روی یک سکه هستند- استراتژی جهانی طبقه حاکم امریکا، و هزینه تریلیون ها دلاری که در سخت افزارهای نظامی و جنگ تلف می شوند، ناگزیر به دوش طبقه کارگر می افتند. هیچ مبارزه ای برای سوسیالیسم وجود ندارد که جدای از مبارزه علیه جنگ امپریالیستی باشد.

ساندرز ادعا می کند که نماینده منافع کارگران امریکا است، اما او ناسیونالیسم اقتصادی و شووینیسم را ترویج می کند؛ ساندرز در جستجوی آن است که خشم کارگران نسبت به اخراج های گسترده و کاهش دستمزدها را از نخبگان و صاحبان شرکت ها در امریکا منحرف و در عوض آن را علیه کارگران چین، مکزیک و دیگر نقاط جهان هدایت کند، و برای این منظور خود را در صف اتحادیه های کارگری قرار می دهد. سوسیالیسم از همان بدایت امر متکی بر انترناسیونالیسم – یعنی وحدت بین المللی طبقه کارگر – در تقابل با ناسیونالیسم بوده است.

ساندرز در جستجوی آن است که به نامزد ریاست جمهوری حزب دمکرات تبدیل شد، یعنی قدیمی ترین حزب سرمایه داری ایالات متحده امریکا. او هرگز توضیح نمی دهد که چگونه «سوسیالیسم» او می تواند در چهارچوب حزب سیاسی تحت کنترل وال استریت تحقق می یابد. سوسیالیسم تنها متکی بر استقلال سیاسی طبقه کارگر از تمامی احزاب و سیاستمداران سرمایه داری امکان پذیر است. سوسیالیسم نه به گله و شکایت از قدرتمداران، که به مبارزه انقلابی طبقه کارگر برای کسب قدرت سیاسی و یک حکومت کارگری نیاز دارد.

تمهیدات پیشنهادی ساندرز – تجزیه بزرگ ترین بانک ها، شهریه رایگان دانشگاه، بهداشت و درمان همگانی، حداقل دستمزد ۱۵ دلار در هر ساعت – با سازوبرگ اقتصادی و سیاسی موجود که مورد پذیرش و دفاع ساندرز است، سازگاری ندارد. سرمقاله «وال استریت ژورنال» جای تردید نمی گذارد که طبقه حاکم هرگز به تصویب چنین تمهیداتی تن نخواهد داد و به بی رحمانه ترین روش ها برای مسدود کردن آن ها متوسل خواهد شد. پاسخ نخبگان حاکم و هر دو حزب آن ها به رشد مخالف اجتماعی، میلیتاریزه کردن پلیس، و دیر یا زود استقرار یک دولت پلیسی برای درهم شکستن خشونت آمیز هرگونه چالش جدی در برابر سود و قدرت خود است.

برای تأمین شغل، آموزش، مسکن، بهداشت و درمان، بازنشستگی شایسته و کلیه دیگر مایحتاج زندگی، طبقه کارگر وادار خواهد شد که قدرت الیگارشسی مالی را درهم بشکند، کنترل ثروتش را به دست بگیرد و به کنترل خصوصی آن بر صنعت، مالیه، حمل و نقل پایان دهد. سوسیالیسم از مالکیت عمومی بر ابزار تولید، تحت کنترل دمکراتیک کارگران، جدایی ناپذیر است و این چیزی است که ساندرز صراحتاً رد کرده است.

طبقه کارگر در همان حال که به مبارزات طبقاتی بزرگی گام می نهد، با کمک وب سایت کمیته بین المللی انترناسیونال چهارم و «حزب برابری سوسیالیستی»، درک خواهد کرد که ساندرز و متحدین سیاسی او، مانعی در برابر پیشروی جنبش توده ای انقلابی هستند که باید آگاهانه طرد و به دور انداخته شوند. / ۲۷ ژانویه ۲۰۱۶

در حاشیه مواضع ساندرز در آخرین مناظره دمکرات ها

بیل فان آوکن

در جریان چهارمین مناظره ریاست جمهوری حزب دمکرات، و آخرین آن تا پیش از رأی گیری اصلی ایالت آیووا، «برنی ساندرز»، کاندیدایی که خود را «سوسیالیست» خطاب می کند، با شعارهای عوام فریبانه درباره نابرابری اجتماعی، سلطه پول بر سیاست و نیاز به «سرمایه گذاری در شغل و آموزش، نه در زندان و حبس»، به رقیب اصلی خود، «هیلاری کلینتون»، وزیر سابق امور خارجه آمریکا، تاخت.

ساندرز ضمن اشاره ای کنایه دار به روابط نزدیک و صمیمی کلینتون با «وال استریت»، در پاسخ به این سؤال که وجه تمایز سیاست او و کلینتون در چیست، پاسخ می دهد: «اولین تفاوت این هست که من از بانک های بزرگ پول نمی گیرم. من از بانک گولدمن ساکس بابت سخنرانی حق الزحمه نمی گیرم».

یکشنبه شب نزدیک به ۱۲,۵ میلیون نفر این برنامه را دیدند که همین امر برنامه مذکور را به سومین مناظره پربیننده دمکرات ها در تاریخ بدل می کند. بدون تردید در بین این بینندگان، افراد بسیاری بوده اند از ساندرز دقیقاً به این خاطر حمایت می کنند که او به زعم خود صحبت از «سوسیالیسم» می کند، و پای این برنامه نشستند تا مخالفت او را با سیاست های راست و فاسد کلینتون ببینند.

ساندرز این احساسات مردمی را در نظر گرفته بود؛ کم و بیش به موقع نکات اصلی اش را با عتاب عنوان می کرد. منتها در پس عبارات پوپولیستی او هیچ گونه تحلیل جدی نخواهیده بود. در پس این شعارهای نخ نما، آن چه روشن می نمود، خلأ فکری و غیای هر گونه اصول ریشه داری بود که مانع از آن شود ساندرز به عنوان خدمتگزار سیاسی صادق الیگارشسی حاکم ایفای نقش نکند.

واضح ترین تناقض در تبلیغات او برای یک به اصطلاح انقلاب سیاسی، مملو از حملاتی به میلیاردرها و فساد سیاست آمریکا، این است که چنین انقلابی، در حوزه سیاست خارجی متوقف می شود. تا جایی که به مسأله سیاست خارجی بازمی گردد، عملاً هیچ وجه تمایزی میان ساندرز و کلینتون، یا هر سیاست مدار دیگر دستگاه حاکم نیست.

چگونه ممکن است یک دستگاه سیاسی که به گفته ساندرز به نفع یک درصد بالایی «دستکاری می شود»، نقشی مترقی و دمکراتیک در صحنه جهانی داشته باشد؟ مطرح کردن این پرسش، خود در حکم پاسخ به آن است.

منافع نخبگان مالی و شرکت های حاکم کم تر از سیاست داخلی تعیین کننده سیاست خارجی واشنگتن نیستند. سیاست خارجی امریکا، برای پیشبرد منافع بانک ها و ابرشرکت های امریکا است؛ و میلیتاریسم امریکا که خود سودهای هنگفتی را برای سرمایه کلان ایجاد می کند، ابزاری است برای حل بحران نظام سرمایه داری به واسطه بازتقسیم خشن جهان.

رویکرد ساندرز یا هر کاندیدا و سیاستمدار دیگری نسبت به مسائل جنگ و نقش امپریالیسم امریکا در جهان، سنگ محکی است برای درک خصلت واقعی سیاست های آنان.

بخش اعظم پوشش رسانه ای مناظره یکشنبه، معطوف به درگیری های لفظی بر سر کنترل اسلحه، بهداشت و درمان، منابع مالی کمپین ها و سایر موضوعات داخلی بود، و به کل از روی مسائلی نظیر سیاست خارجی امریکا، «جنگ علیه تروریسم» و مداخله امریکا در عراق و سوریه که در مقابل کاندیداها طرح شده بود، جهش کرد.

این به هیچ رو تصادفی نبود؛ چرا که در این جبهه، تقابلی بین ساندرز و مخالفینش، کلینتون و مارتین اومالی، شهردار سابق مریلند، وجود نداشت. هیچ یک از آن ها مخالفتی با صعود جهانی میلیتاریسم امریکا، برنامه ترور با هواپیماهای بدون سرنشین یا کمپین های متوالی برای تغییر رژیم از لیبی تا سوریه و اوکراین نداشتند.

کلینتون با گفتن این که «ساعت ها در "اتاق وضعیت" کاخ سفید مشغول مشاوره دادن به پرزیدنت اوباما» بوده است، به نحوی ژست گرفت که گویی شایسته ترین فرد برای منصب «فرماندهی کل قوا» است. البته به این کارنامه باید نقش او در هماهنگی کودتای دست راستی سال ۲۰۰۹ در هندوراس را اضافه کرد که این کشور را به رکود و خشونت بی سابقه پرتاب کرد و با موجی از پناهندگی به سمت مرز امریکا ادامه دارد.

کلینتون یکی از حامیان اصلی جنگ ناتو-امریکا برای تغییر رژیم در لیبی بود که ده ها هزار نفر را کشت و این کشور آفریقای شمالی را به وضعیت یک جنگ داخلی دائمی کشاند. ذوق زدگی او از قتل معمر قذافی با گفتن این جمله که «آمدیم، دیدیم و مُرد»، مشهور است. او از جمله کسانی بود که سفت و سخت تر از هر

کسی واشنگتن را به تسلیح و تأمین مالی شورشیان به عنوان نیروهای نیابتی در جنگ برای تغییر رژیم در سوریه تشویق می کرد؛ و همین زمینه ساز ظهور دولت اسلامی و عراق و شام (داعش) بود.

ساندرز حتی یک کلمه درباره این کارنامه خونین و جنایتکارانه نگفت. او در پاسخ به دفاع کلینتون از حکومت اوباما و سیاست های خودش، گفت: «با اکثر چیزهایی که گفت موافقم». او در پاسخ به این سؤال که آیا سیاست های آنان ها در سوریه در رشد داعش نقش داشته اند یا خیر، با قطعیت پاسخ داد: «نه». به گفته او، اوباما در جنگ عراق - سوریه «کار درست را انجام می دهد».

در عین حال او خواهان «تغییرات اساسی در اولویت های وزارت دفاع» شد. و با اشاره به بودجه ۶۰۰ میلیارد دلاری پنتاگون، نه فقط خواهان حذف یا حتی کاهش چنین مخارج عظیمی نشد، بلکه برعکس در پاسخ به سؤالی درباره حملات ترویستی اصطلاحاً «محصول داخلی»، خواهان این شد که این منابع به سمت مبارزه با «تروریسم بین المللی» تغییر جهت داده شود. منطق این موضع گیری، این است که افسار خشونت و سرکوب ارتش امریکا باید در خود ایالات متحده باز شود.

از جمله نوآوری های او این بود که از رژیم های سلطنتی ارتجاعی نفتی نظیر عربستان سعودی و قطر بخواهد در پیگیری جنگ هایی که امریکا در منطقه برافروخته، «بیش تر مایه بگذارند».

اما این جنگ ها به نفع چه کسانی هستند؟ چگونه ساندرز قرار است به «انقلاب سیاسی» برای مهار کردن «مشتی میلیاردی که کنترل حیات اقتصادی و سیاسی این کشور را قبضه کرده اند» دست بزند، اما در عین حال از همان سیاست خارجه حمایت می کند که دستگاه سیاسی تحت کنترل این افراد تعیین کرده است؟

واشنگتن به مدت بیش از ۱۵ سال به اسم «جنگ علیه تروریسم»، به آتش افروزی هایی دست زده است که جان بیش از یک میلیون نفر را گرفته، در حالی که میلیون ها نفر دیگر را به پناهنده تبدیل کرده است. واشنگتن از همین بهانه جعلی برای یورش بی سابقه به حقوق دمکراتیک در داخل و کشتارهای فراقانونی به واسطه حملات هواپیماهایی بی سرنشین در خارج استفاده کرده است.

ساندرز دروغ هایی را می پذیرد و مورد دفاع قرار می دهد که همگی به عنوان توجیهی برای سیاست امریکا کاربرد دارند. او همانند رقابیش برای نامزدی ریاست جمهوری، در جستجوی پنهان سازی این واقعیت است که القاعده و داعش، محصول امپریالیسم امریکا هستند، یعنی همان نیروهای نیابتی اسلامگرای ارتجاعی که

برای پیشبرد جنگ های واشنگتن جهت تغییر رژیم ابتدا در افغانستان و سپس در لیبی و سوریه ساخته شده اند.

ساندرز در همان حال که ژست مخالف سلطه میلیاردرها در داخل را می گیرد، کم تر از سایر کاندیداها، چه دمکرات و جمهوری خواه، تردیدی به جای نمی گذارد که او از منافع آنان دفاع و برای سلطه شان در خارج مبارزه خواهد کرد. در تحلیل نهایی، چشم انداز سیاسی او همانند حزب دمکرات در کلیت خود، ناسیونالیستی و عمیقاً ارتجاعی است.

مواضع ساندرز درباره جنگ و سیاست های بین المللی امپریالیسم امریکا، روشن می کند که او ، فارغ از ادعاهایش، سوسیالیست نیست.

مبارزه برای سوسیالیسم و مبارزه علیه جنگ، جدایی ناپذیرند. این مبارزات تنها از طریق ساختن یک جنبش انقلابی مستقل متکی بر طبقه کارگر و مسلح به چشم انداز انترناسیونالیستی قابل انجام هستند.

۱۹ ژانویه ۲۰۱۶

برنی ساندرز، حزب دمکرات و سوسیالیسم

ژورف کیشور

مناظره سه شنبه شب حزب دمکرات، بازتابی بود از اضطراب و دست‌پاچی رو به رشد دستگاه سیاسی و طبقه حاکم در کلیت آن از تنش‌هایی طبقاتی که در ایالات متحده آمریکا تا مرحله‌ای انفجاری انباشته شده است. تا جایی که به موضوعات اقتصادی بازمی‌گشت، تمامی پنج کاندیدای شرکت‌کننده در این مناظره، به نحوی از انحاء، از شعارهایی چپ‌نمایانه استفاده کردند. مارتین اومالی، شهردار پیشین مریلند، از «یک بی‌عدالتی اقتصادی که کشور ما را تهدید به فروپاشی می‌کند» سخن گفت. وزیر امور خارجه سابق و رقیب پیش‌تاز کنونی، هیلری کلینتون، ادعا کرد که کمپین او روی موضوع افزایش دستمزدها متمرکز خواهد شد. در جایی او به ضرورت «نجات سرمایه داری از شر خودش» اشاره کرد.

برنی ساندرز، سناتور از ایالت ورمونت که خود را «سوسیالیست دمکرات» توصیف می‌کند، خواست خود را برای یک «انقلاب سیاسی» به منظور «بازپس گرفتن کشور از دست مستی میلیاردی و خلق یک دمکراسی پویا که می‌دانیم می‌توانیم و باید داشته باشیم» تکرار کرد. در انتقادهایی که از سوی کاندیداهای دمکرات ریاست جمهوری نسبت به نابرابری وجود دارد، یک ناهمگونی آشکار به چشم می‌خورد. طی هفت سال گذشته، یعنی دوره‌ای با رشد بی‌سابقه نابرابری اجتماعی، کشور تحت رهبری حکومت دمکرات اوپاما بوده است. از سال ۲۰۰۹، یعنی سال نخست روی کار آمدن اوپاما، ۹۵ درصد عواید درآمدی به یک درصد بالایی اختصاص یافته است.

همان‌طور که مناظره سه شنبه تأکید کرد، دمکرات‌ها در یک تقلا بی‌وقفه برای بازاریابی، مشغول تغییر بسته بندی خود هستند، به این امید که با یک برند تبلیغاتی و شعار جدید بتوانند حمایت از سوی مردمی را که توهماتشان فرو ریخته و با سیاست آنان بیگانه شده‌اند، احیا کنند. عملاً هیچ کوششی نمی‌شود که موضع گیری‌های امروز با مواضع دیروز تناقضی نداشته باشد، یا گفتار و کردارشان را آشتی دهند.

اکنون این حزبِ وال استریت و امپریالیسم امریکا، در حال دست و پا زدن است تا در سطح شعار خود را به واقعیت طبقه کارگری که بیش از پیش رادیکالیزه می شود، انطباق دهد، تا به این ترتیب بهتر بتواند سیاست های طبقه حاکم را برای اعمال ریاضت و جنگ پیش ببرد.

در کانون این تلاش ها ساندرز قرار دارد، کسی که طی چند ماه گذشته در نظرسنجی ها به سرعت صعود کرده و توانسته است هزاران و حتی ده ها هزار نفر را به گردهمایی های خود جلب کند. بین ماه های آوریل و اکتبر، رتبه ساندرز در نظرسنجی های عمومی از تقریباً ۴ درصد (در قیاس با ۶۰ درصد کلینتون) به حدوداً ۲۵ درصد (در قیاس با ۴۰ درصد کلینتون) افزایش یافته است. او در نیو همپشایر پیشتاز شده و در آیوا، شانه به شانه کلینتون است.

محبوبیت کمپین ساندرز، مفسرین رسانه ها را حیرت زده کرده است، چرا که از نظر آن ها برچسب «سوسیالیست» در ایالات متحده خود به تنهایی هر چهره سیاسی را محکوم به شکست می کند. در واقع ساندرز دقیقاً به دلیل جلب نفرت عمیق و به رو رشد نسبت به نظام سرمایه داری توانسته است چنین حمایتی را درو کند.

با این حال ساندرز از زاویه سیاست های عملی خود هیچ چیز را که حقیقتاً سوسیالیستی یا حتی رادیکال باشد، پیشنهاد نمی دهد. روز سه شنبه، او مجدداً از یک سلسله رفرم های ملایم صحبت کرد، از جمله افزایش حداقل دستمزد، سرمایه گذاری در زیرساخت ها، دستمزد برابر برای زنان و رایگان کردن دانشکده ها و دانشگاه ها از طریق اعمال مالیات بر معاملات مالی.

فارغ از اشاره ای گنگ به «انحلال» بزرگ ترین بانک ها، ساندرز هیچ گونه تمهیداتی را که به مناسبات تولیدی یا سلطه اقتصادی طبقه سرمایه دار دست بزند، پیشنهاد نکرد. هیچ گونه پیشنهادی مبنی بر ملی سازی صنایع یا بانک ها به عنوان جزئی کلیدی از سیاست سوسیالیستی وجود نداشت. او صراحتاً نیز خواستار بازتوزیع ثروت نشد.

حتی در چهارچوب سنت سیاست امریکایی از دوران اولیه نیز طرح های پیشنهادی ساندرز تماماً مرسوم هستند. بیانیه های او را با پلاتفرم حزب سوسیالیست در سال ۱۹۳۶ مقایسه کنید که در آن زمان تحت رهبری رفرمیستی نورمن تامس بود. این پلاتفرم خواهان «مالکیت اجتماعی و کنترل دمکراتیک بانک ها، معادن، راه

آهن، صنایع نیرو و تمامی صنایع کلیدی» بود. پلاتفرم حزب در سال ۱۹۱۲- زمانی که یوجین دبز ۶ درصد آرای ملی را به خود اختصاص داد- خواست ملی شدن صنایع مهم، مصادرهٔ انبارهای مواد غذایی و کالاها برای کاستن از هزینهٔ معیشت و مالکیت جمعی بر نظام بانکداری و پولی را پیش کشیده بود.

ساندرز ناممکن‌ها را پیشنهاد می‌دهد: بهبود نابرابری اجتماعی، بدون دست زدن به بنیان قدرت طبقهٔ سرمایه‌دار.

در همان حال که ساندرز در نظرسنجی‌ها صعود می‌کند، حامدانه به جستجوی این است که به قطب اصلی دیگر قدرت در ایالات متحده- یعنی دستگاه نظامی و امنیتی- مجدداً تضمین دهد. روز سه‌شنبه، او اعلام کرد که «اگر لازم باشد، آماده است که کشور را به جنگ وارد کند». ساندرز با تأکید بر این که «پاسیفیست» نیست، به حمایت خود از جنگ در کوزوو در دورهٔ کلینتون، جنگ در افغانستان از طرف حکومت بوش، و سیاست جنگی فعلی حکومت اوباما در عراق و سوریه اشاره کرد.

این بیانیه‌ها به دنبال نظرات سابق ساندرز بود که گفته بود از هواپیماهای بی‌سرنشین، نیروهای ویژه و «بیش‌تر» استفاده خواهد کرد و این که ایالات متحده «باید نیرومندترین ارتش را در جهان داشته باشد». روز سه‌شنبه، او خواست پیگیری قانونی ادوارد اسنودن، از افشاگران «آژانس امنیت ملی» (NSA) را به مجموعهٔ خواست‌هایش اضافه کرد.

حمایت ساندرز از جنگ امپریالیستی در بیرون مرزها، به مراتب بیش از طرح‌های پیشنهادی او برای رفرم‌های اجتماعی در داخل، مشت سیاست‌های او را بازمی‌کند. آتش تمامی جنگ‌هایی که او پشتیبانی می‌کند، به خاطر منفعت طبقهٔ حاکم و برنامهٔ آن برای سلطهٔ جهانی، روشن شده است. نمی‌توان با سیاست اقتصادی نخبگان مالی و شرکت‌ها در داخل مخالف بود، و در عین حال از سیاست آن در خارج حمایت کرد.

مواضع حامی جنگ ساندرز، از سِلک ناسیونالیسم اقتصادی او است. انتقادهای او به نابرابری اجتماعی، همواره به نکوهش «سیاست‌های تجاری فاجعه‌بار ما» پیوند خورده است. ساندرز با جستجوی منحرف کردن خشم طبقهٔ کارگر نسبت به اخراج‌های گسترده و بیکاری به سوی مجاری ناسیونالیستی- که کارگران امریکایی را در تقابل با برادران و خواهران هم طبقه‌ای آن‌ها در سرتاسر جهان قرار می‌دهد- مستقیماً در صف بروکراسی اتحادیه‌های کارگری و بخش‌هایی از حزب دمکرات قرار می‌گیرد. در عین حال، این سیاست «اول، امریکا»،

توجه را از منشأ واقعی ستم بر طبقه کارگر، یعنی نظام سرمایه داری، منحرف می سازد، و کارگران امریکا را در پشت کارفرمایان امریکایی آن ها به صف در می آورد.

تا جایی که به «انقلاب سیاسی» ساندرز بازمی گردد، این شعار اساساً برای هیچ چیزی نیست به جز بالا بردن آرای پشت کاندیدای ریاست جمهوری حزب دمکرات، فارغ از این که چه کسی باشد. بنابراین او روز سه شنبه از ضرورت «برخورداری از بالاترین مشارکت انتخاباتی در جهان، نه پایین ترین آن» صحبت کرد. او اضافه کرد: «دمکرات های کاخ سفید در دوره افول، زمانی برنده می شوند که هیجان و مشارکت انتخابات گسترده تری وجود داشته باشد، و این همان چیزی است که کمپین ما دارد انجام می دهد».

روشن تر از این نمی توانست باشد. عملکرد اصلی ساندرز، جلوگیری از این است که اپوزیسیون اجتماعی روزافزون در جامعه یک شکل سیاسی مستقل به خود بگیرد.

آن دسته سازمان هایی که کمپین ساندرز را تقویت کرده اند- از بخش هایی در دستگاه اتحادیه های کارگری گرفته تا گروه هایی نظیر «آلترناتیو سوسیالیستی» و «سازمان سوسیالیستی بین المللی»- این کار را با این هدف آگاهانه انجام می دهند: پیش نبرد هدف سوسیالیسم، بلکه تضعیف روحیه اپوزیسیون از طریق خفه کردن و از مسیر خارج نمودن تلاش های طبقه کارگر برای رها شدن از نظام دو حزبی سرمایه داری.

تجربه یونان طی سال های گذشته، پیامدهای این نوع سیاست را نشان داده است. ائتلاف «چپ رادیکال» (سیریزا)، که با وعده پایان دادن به ریاضت به قدرت رسید، اکنون مجری دور جدید سیاست های ریاضتی دیکته شده بانک ها و اتحادیه اروپا است که به مراتب وحشیانه تر از موارد قبلی هستند. ساندرز و هواداران او نقشی موازی را در ایالات متحده ایفا می کنند.

طبقه کارگر برای پیش برد منافع خود، به چشم اندازی کاملاً متفاوت نیاز دارد. میلیون ها تن از کارگران و جوانان، در حال رویارویی با نظام سرمایه داری هستند، و سوسیالیسم باری دیگر شبحی است که بر فراز سر طبقه حاکم به گردش درآمده.

با این حال مبارزه برای سوسیالیسم، به معنای وحدت بین المللی طبقه کارگر در مبارزه با طبقه حاکم و تمامی نمایندگان آن است. یعنی سلب مالکیت از بانک ها، مؤسسات مالی و ابرشرکت های اصلی، و بازتوزیع رادیکال ثروت. تمامی حقوق اجتماعی پایه ای طبقه کارگر- از جمله حق شغل، درآمد قابل زندگی، بهداشت و درمان،

آموزش، امنیت بازنشستگی - در تقابل مستقیم با یک نظام اجتماعی است که همه چیز را تابع فرمان های اشرافیت مالی و شرکت ها می کند.

یک برنامه سوسیالیستی حقیقی می تواند تنها زمانی تحقق یابد که طبقه کارگر به عنوان یک نیروی سیاسی مستقل، چه در ایالات متحده آمریکا و چه در سطح جهان، برای تسخیر قدرت سیاسی و بازسازماندهی حیات اقتصادی بر مبنای نیاز اجتماعی و نه سود خصوصی، سازماندهی و بسیج شود.

۱۵ اکتبر ۲۰۱۵

آیا «برنی ساندرز» سوسیالیست است؟

تام هال و بری گری

رشد حمایت از کارزار برنی ساندرز «سوسیالیست»، نشانه ای است از چرخش به چپ اقشار وسیع مردم امریکا. ساندرز، به عنوان سناتور از ایالت «ورمونت» که خود را مستقل می نامد اما با دمکرات ها نشست و برخاست دارد، در جستجوی این است که از خشم عمومی جامعه نسبت به نابرابری های اجتماعی فزاینده، با قرار دادن آن در مرکز کارزار خود برای نامزدی ریاست جمهوری حزب دمکرات، بهره برداری کند.

او در سخنرانی های کارزار خود اعلام می کند که نابرابری درآمدی، «بزرگ ترین مسأله اخلاقی دوران ما» است؛ به حرص و ولع «طبقه میلیاردرها» حمله می برد، و در عین حال خواهان بازگرداندن «طبقه متوسط روزگاری بزرگ در امریکا» است.

در برخی ایالات مهم، ساندرز در حال نزدیک شدن به جایگاه هیلری کلینتون، نامزد احتمالی دمکرات ها در نظرسنجی ها است. طی دو ماه، پیشتازی کلینتون در ایالت «نیوهمپشایر» از ۳۸ به ۸ درصد سقوط کرده است. در ایالت «آیووا»، ساندرز فعلاً از آرای ۳۳ درصدی در نظرسنجی برخوردار است که ۱۸ واحد پایین تر از کلینتون قرار دارد. کارزار کلینتون که انتظار می رفت نامزدی بی دردسری داشته باشد، اکنون نشان می دهد که شاید کلینتون به ساندرز در ایالت «آیووا» ببازد.

این سناتور «ورمونت» عموماً جمعیت بیش تری را نسبت به دیگر نامزدهای اعلام شده ریاست جمهوری جلب کرده است. تجمع روز ۱ ژوئیه در «مدیسن»، ایالت «ویسکانسین»، ۱۳ هزار نفر را به خیابان ها آورد. برعکس، بزرگ ترین تجمع کلینتون تاکنون در شهر نیویورک تنها ۵ هزار نفر را گردهم آورد.

با در نظر داشتن این که ضدیت با کمونیسم بیش از ۷۰ سال است که ستون اصلی سیاست رسمی در ایالات متحده را شکل می داده، وجود این حمایت از ساندرز معنای قابل توجهی دارد. از زمان تعقیب های مک کارتیسم و تهیه لیست سیاه از دست اندرکاران هالی وود در دهه ۱۹۵۰، تا ایدئولوژی «خودبرترانگاری» به دنبال انحلال اتحاد شوروی در ۱۹۹۱، سوسیالیسم عملاً از حضور در گفتمان سیاسی ایالات متحده ممنوع بوده است.

اقتدار وسیعی از جمعیت، به خصوص جوانان، نسبت به دستگاه سیاسی حاکم و دو حزب راست گرای آن به عنوان نمایندگان سرمایه کلان، بیگانه و دل زده هستند. میزان مشارکت رأی دهندگان در انتخابات میان دوره ای ۲۰۱۴، تنها ۳۶,۳ درصد بود، یعنی پایین ترین رقم در طی هفت دهه.

نظرسنجی های اخیر نشان از عمق این حال و هوا دارند. طبق مطالعه «مرکز تحقیقات پیو»، سهم جمعیتی در سن رأی که خود را با هیچ یک از دو حزب اصلی تداعی نمی کند، به رقم بی سابقه ۳۹ درصد رسیده است. یکی از نظرسنجی های مؤسسه «گالوپ» در ماه گذشته نشان داد که ۴۷ درصد پاسخ دهندگان مایل بودند به یک سوسیالیست برای رئیس جمهور شدن رأی دهند.

بسیاری از مردم به دنبال بدیل هایی در برابر نظم سیاسی و اقتصادی موجود هستند، نظامی که هیچ چیزی به جز نابرابری، جنگ و حملات مردم شدیدتر به حقوق دمکراتیک ارائه نمی کند. به همین دلیل، «سوسیالیسم» ساندرز، عملاً در محبوبیت او سهم داشته است. چشم انداز یک نامزد سوسیالیست ریاست جمهوری، به طور اخص برای جوانان جاذبه دارد.

اما آیا برنی ساندرز واقعاً یک سوسیالیست است؟ این پرسش یک پرسش مرتبط دیگر را هم مطرح می کند: اصول پایه ای سوسیالیسم چیستند؟

انترناسیونالیسم:

از زمان انتشار مانیفست کمونیست در سال ۱۸۴۸ که اعلام داشت «کارگران جهان، متحد شوید!»، جنبش سوسیالیستی یک جنبش بین المللی بوده است. انگلس، «انجمن بین المللی کارگران» را به عنوان «نخستین جنبش بین المللی طبقه کارگر» توصیف کرد.

جهت گیری اصلی سیاست بورژوازی، ناسوسیالیسم است که طبق آن کارگران باید منافع خود را یکسان با منافع «ملت» بدانند که این خود البته تحت حاکمیت طبقه سرمایه دار است. سوسیالیسم در مقابل این، چشم انداز و برنامه انترناسیونالیسم طبقه کارگر را قرار می دهد و بر یکسان بودن منافع تمامی کارگران جهان - فارغ از تقسیم بندی های نژادی و مذهبی و غیره - پافشاری دارد که همگی به لحاظ عینی در مبارزه مشترک علیه سرمایه داران تمامی کشورها متحد هم به شمار می آیند.

تلاش سوسیالیسم، متحد کردن کارگران تمامی کشورها بر مبنای یک برنامه انقلابی است و تأکید دارد که مبارزه برای پایان بخشیدن به استثمار سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم، بنا به ماهیت خود، یک مبارزه بین المللی است. سوسیالیسم مخالف تمامی تلاش ها برای قربانی کردن مهاجرین یا تبعیض نسبت به آن ها است و تمامی اشکال سیاست ناسیونالیستی یا نژادی را که به ایجاد شکاف در میان طبقه کارگر خدمت می کنند، طرد می کند.

برنی ساندرز، یک انترناسیونالیست نیست. در عوض یک ناسیونالیست امریکایی است. او مدافع همیشگی ناسیونالیسم اقتصادی و سیاست های حمایت گرای اقتصادی بوده است؛ دیدگاهی که درصدد است بار و مسئولیت اخراج های جمعی و بیکاری در ایالات متحده را به گردن کارگران سایر کشورها بیاندازد. او با سیاست «اول امریکا»ی خود، در جستجوی آن است که کارگران امریکا را در پشت استثمارگران امریکایی «خودشان» و در تقابل با برادران و خواهران طبقاتی خود در سایر کشورها به صف درآورد. او مدت های مدید ضمن مخالفت با توافقات تجاری از زاویه شوونیستی، به طور اخص علیه چین مشغول تهییج بوده است.

ساندرز از موضع راست گرایانه و ناسیونالیستی با «پیمان مشارکت ترانس-پاسفیک» (TTP) حکومت اواما مخالفت می کند. بلوک اقتصادی پیشنهادی این پیمان نامه، یک ابتکار عمل ارتجاعی و بخشی از تحرکات امپریالیسم امریکا به سوی منزوی کردن، محاصره اقتصادی و نهایتاً حمله به چین است. اما ساندرز بر مبنای یک دیدگاه ضد امپریالیستی با آن مخالف نیست. در عوض او پیمان «مشارکت ترانس-پاسیفیک» را متهم به «تضعیف حق حاکمیت امریکا» می کند.

ساندرز سال ها به کارگران مهاجر حمله برده و آن ها را متهم کرده است که مشاغل کارگران امریکایی را می گیرند. او حامی مالی لایحه های متعددی علیه برنامه ویزای فدرال بوده است، در حالی که از سیاست مهاجرتی اواما که بیش از هر حکومت دیگری در تاریخ این کشور مهاجرین را اخراج کرده، حمایت می کند. «لو دابز»، میزبان یک برنامه تلویزیونی و شخصیتی دست راستی و ضد مهاجر، به دلیل همین تلاش های ساندرز است که او را «یکی از معدود افراد صریح الهجه در کنگره» خطاب می کند.

مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید:

هرج و مرج بازار سرمایه داری که تمامی تصمیمات را تابع منافع و سود یک اقلیت می کند، مسیر توسعه عقلایی یک اقتصاد پیچیده جهانی را به گونه ای به نفع جمعیت جهان باشد، مسدود کرده است. اقتصاد امریکا و جهان زیر سلطه مشتکی بانک و صندوق پوشش ریسک است که عملیات شان تمام و کمال انگلی و اساساً جنایتکارانه است. منابع و ذخایر جهان و پیش از هر چیز، کار بشر، تابع حرکت یک اشرافیت مالی انگشت شمار به سوی انباشت هردم بیش تر ثروت شده است. نخستین گام ضروری در پیش برد یک اقتصاد بابرنامه منطبق با نیاز اجتماعی و تقویت برابری اجتماعی، عبارت است از سلب مالکیت از بانک های مهم و ابرشرکت ها و تبدیل آن ها به نهادهایی با مالکیت عمومی و تحت کنترل دموکراتیک.

در سخنرانی های ساندرز، به مسأله مالکیت اجتماعی بر صنعت و مالیه حتی اشاره هم نمی شود. او از «طبقه میلیاردرها» حرف می زند، اما مواظب است که کلمه ای از طبقه سرمایه دار نگوید. استفاده او از عباراتی نظیر «طبقه میلیاردها» و «طبقه متوسط بزرگ امریکا» دال بر بی مغزی و پوچی سیاست های او است که بیش تر به پنهان کردن ریشه های اصلی نابرابری اجتماعی و دیگر مصایب اجتماعی خدمت می کند تا روشن کردن آن ها.

اصطلاح «طبقه میلیاردرها» فاقد هرگونه اعتبار علمی ست. طبقه اجتماعی نه بر حسب مقیاس ثروت، بلکه رابطه اقدار اجتماعی نسبت به ساختار اقتصادی زیربنایی جامعه تعیین می شود. ساندرز به دنبال این است توجه را از نظامی اقتصادی که چنین سطوح مشمئزکننده ای از ثروت روی آن بنا شده، منحرف کند.

به همین ترتیب صحبت از «طبقه متوسط بزرگ امریکا» به عنوان یک ساخت مبهم و اصولاً افسانه ای، مدت ها برای استتار و محو کردن شکاف اصلی بین طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار حاکم بر جامعه به کار گرفته شده است.

هیچ یک از مطالبات برنامه ای ساندرز مطلقاً به مالکیت خصوصی و کنترل اهرم های اصلی حیات اقتصادی حتی دست هم نمی زند. برنامه او نه فقط سوسیالیستی نیست، بلکه به طور اخص چپ‌گرایانه هم نیست. پلاتفرم های ریاست جمهوری دمکرات ها در طول دوره بحران بزرگ اقتصادی دهه ۱۹۳۰ به مراتب رادیکال تر از برنامه ساندرز بودند. به عنوان مثال پلاتفرم ۱۹۳۶ متعهد شده بود که برای «حذف اقدامات انحصارگرایانه و تمرکز قدرت اقتصادی» نهایت استفاده را از قانون ببرد.

طرح‌های اصلاحی ساندرز- نظیر حداقل دستمزد ۱۵ دلاری و برنامه فدرال اشتغال- با تمام محدودیت‌های خود، نمی‌تواند به دور از بسیج گسترده طبقه کارگر در برابر طبقه حاکم و هر دو حزب سیاسی آن تحقق یابد. این سناتور ایالت «ورمونت» به این توهم دامن می‌زند که این مطالبات در چهارچوب حزب دمکرات و نظام سرمایه‌داری قابل تحقق هستند.

رادیکال‌ترین طرح او، تجزیه بانک‌های بزرگ است؛ یک اقدام اصلاحی که سابقاً در مواردی محدود طی بحران بزرگ به عنوان بخشی از برنامه «نیو دیل» فرانکلین روزولت که با هدف نجات سرمایه‌داری از خطر انقلاب سوسیالیستی تصویب شده بود، انجام گرفت. ساندرز البته می‌داند که حزب دمکرات امروز، که او به دنبال نامزدی آن است، هرگز چنین اقدامی را انجام نخواهد داد، و در عوض از سقوط مالی سال ۲۰۰۸ برای انتقال تریلیون‌ها دلار از صندوق‌های عمومی به وال استریت استفاده کرده و حلقه بزرگ‌ترین بانک‌ها به دور گریبان اقتصاد را تنگ‌تر کرده است.

ضدیت با امپریالیسم:

ما هم‌چنان در عصر امپریالیسم، بالاترین مرحله سرمایه‌داری به سر می‌بریم. امپریالیسم در اواخر قرن نوزدهم پدید آمد. خصوصیات اصلی آن را لنین در طول جنگ جهانی اول به صورت تمرکز انحصاری تولید، سلطه سرمایه‌مالی و طفیلی‌گری اقتصادی، تلاش قدرت‌های بزرگ برای سلطه ژئوپلیتیک و اقتصادی، ستم بر ملل ضعیف‌تر و گرایش جهانی به سوی ارتجاع سیاسی تعریف کرد.

لنین عصر امپریالیسم را عصر جنگ‌ها و انقلاب‌ها نامید. تضادهای آشتی‌ناپذیر- بین اقتصاد جهانی و تقسیم جهان به دولت‌ملت‌های رقیب به عنوان چهارچوب ژئوپلیتیک اصلی سرمایه‌داری، و بین تولید اجتماعی شده و مالیکت خصوصی بر ابزار تولید- ناگزیر منجر به ظهور جنگ برای فتوحات استعماری و جنگ میان قدرت‌های رقیب امپریالیستی می‌شود. این‌ها در عین حال شرایط عینی را برای سرنگونی سرمایه‌داری به دست طبقه کارگر مهیا می‌کنند.

سوسیالیست‌ها، هم‌مخالف تمامی جنگ‌هایی هستند که قدرت‌های امپریالیستی نظیر ایالات متحده آغاز می‌کنند و هم‌مخالف تلاش‌های امپریالیسم به واسطه ابزارهای اقتصادی، سیاسی یا نظامی برای انقیاد و استثمار ملل ضعیف‌تر و فقیرتر. سوسیالیست‌ها در مرکز فعالیت‌های خود ایجاد یک جنبش توده‌ای بین

المللی کارگری علیه جنگ را قرار می دهند، و تأکید می کنند که جلوگیری از یک جنگ جهانی سوم تنها بر مبنای مبارزه انقلابی برای پایان دادن به سرمایه داری امکان پذیر است.

ساندرز هوادار امپریالیسم امریکا است. اگرچه او به خود می بالد که علیه «قانون میهن پرستی» و جنگ عراق رأی داده، ولی به نفع لوايح متعدد هزینه های دفاعی نیز رأی داده و از مداخلات امپریالیستی تحت پوشش حقوق بشر- از جمله بمباران صربستان به دست ناتو در سال ۱۹۹۹ و جنگ فعلی علیه داعش- حمایت کرده است.

ساندرز حامی عملیات تغییر رژیم به رهبری امریکا و پیشگامی نئو نازی ها در اوکراین بود که منجر به سرنگونی حکومت حامی روسیه در این کشور و روی کار آوردن یک حکومت راست گرا و به شدت ضد روس شد که به جنگی خونین علیه جدایی طلبان حامی روسیه در شرق کشور زده است. ایالات متحده از حکومت دست نشانده خود در «کی یف» برای انجام نظامی گری گسترده امریکا- ناتو در شرق اروپا بهره برده و به خطر آغاز جنگ با روسیه مسلح به سلاح های هسته ای دامن زده است.

ساندرز از این سیاست بی پروا و ارتجاعی دفاع و آن را به عنوان واکنش دفاعی به «تهاجم روسیه» تصویر می کند. در یک مصاحبه تلویزیونی در سال ۲۰۱۴، او اعلام کرد: «کل دنیا باید علیه پوتین بلند شود».

ساندرز یک صهیونیست دوآتشه هم هست. او سال پیش از جنگ بی رحمانه اسرائیل در غزه دفاع کرد. ویدیویی از ساندرز در یکی از نشست های عمومی او منتشر شده است که ساندرز را در حال داد و فریاد و تهدید معترضین به حمایت او از دولت اسرائیل نشان می دهد.

او حامی «برنامه مشترک جت های جنگنده F-35» نیز هست، یعنی نسل آتی هواپیمای جنگی با قیمت هر واحد ۳۵۰ میلیون دلار که تکمیل آن تاکنون ۱ تریلیون دلار هزینه داشته است. ساندرز از ایجاد پایگاه برای جنگنده های F-35 در «برلینگتن»، ایالت «ورمونت»، که خود در دهه ۱۹۸۰ شهردار آن بوده است، دفاع می کند.

برابری اجتماعی:

سرمایه داری که مبتنی بر استثمار طبقه کارگر است، ناتوان از ایجاد امنیت اقتصادی و استاندارد زندگی شایسته برای کارگران است. سرمایه داری امریکا حتی در اوج رونق اقتصاد پسا جنگ جهانی دوم با خصوصیات نظیر اختلافات فاحش ثروت و درآمد و فقر گسترده شناخته می شد.

۴۰ سال گذشته، شاهد یک تنزل وسیع در جایگاه اقتصادی جهانی سرمایه داری امریکا بوده است. همین امر سطوح به مراتب بالاتری از نابرابری اجتماعی را به وجود آورده که نتیجه حمله بی امان به استانداردهای زندگی طبقه کارگر بوده است. این فرایند ارتباط تنگاتنگی دارد با تکه تکه کردن بخش های وسیعی از زیرساخت های صنعتی کشور و ظهور یک اشرافیت مالی نوین که ثروت خود را بر مبنای فعالیت های غیرمولد، انگلی و شبه جنایتکارانه انباشت می کند.

نابرابری اجتماعی، نوعی انحراف از سرمایه داری نیست، بلکه خصوصیت ماهوی آن است.

ساندرز با وجود تمام شعارهای پوپولیستی خود، مدافع سرمایه داری و مخالف بسیج گسترده طبقه کارگر است. ساندرز در بسیاری موارد- از بهداشت و درمان عمومی گرفته تا مدت زمان مرخصی اجباری- کشورهای اروپایی را الگویی می داند که باید خود را به آن رساند- آن هم در زمانی که این کشورها مشغول انجام سیاست های بی رحمانه ریاضتی و تکه تکه کردن برنامه های رفاهی دولتی پس از جنگ جهانی دوم هستند. در بیانیه اخیری که در وب سایت او آمده است، گفته شده که کل آن چه لازم داریم، این است که «انتخاب های بهتری انجام دهیم».

ساندرز در وب سایت خود اعلام می کند که «اقتصاد امروز به مراتب بهتر از زمانی است که پرزیدنت جورج بوش دوره ریاست جمهوری خود را به اتمام رسید». در واقعیت حکومت اوباما ناظر بر بیشترین انتقال ثروت از فقرا به ثروتمندان در تاریخ امریکا بوده است. یکی از مطالعات صورت گرفته از سوی دانشگاه هاروارد نشان می دهد که بین سال های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۳، ۹۵ درصد کل درآمدهای به دست آمده، به ثروتمندترین ۱ درصد کشور اختصاص یافت.

استقلال سیاسی طبقه کارگر:

سوسیالیست ها تأکید دارند که مبارزات طبقه کارگر برای مشاغل، دستمزدها، بهداشت و درمان و مسکن مناسب و غیره، در اساس سیاسی هستند. طبقه حاکم، به واسطه کنترل خود بر ابزار تولید، نظام سیاسی را هم تحت کنترل دارد. برای آن که طبقه کارگر خود را از استثمار اقتصادی رها سازد، می بایست به مبارزه ای سیاسی دست بزند که آگاهانه به سوی گرفتن قدرت و استقرار یک حکومت کارگری هدف گرفته شده است. حیاتی ترین مسأله، استقلال سیاسی طبقه کارگر از تمامی احزاب و سیاستمداران طبقه سرمایه دار است. طبقه کارگر می بایست راه حل خود را برای بحران پیش بکشد و برای این منظور، باید حزب سوسیالیست توده ای خود را داشته باشد.

به همین دلیل است که سوسیالیست های ایالات متحده همواره با انقیاد سیاسی جنبش کارگری به حزب دمکرات ضدیت داشته اند. مقید کردن کارگران امریکا به دمکرات ها از طریق اتحادیه های کارگری، ابزار اصلی حفظ سلطه سیاسی طبقه حاکم بوده است. در کشوری که شاهد مبارزات خشن، تلخ و قهرمانانه کارگران بوده است، انقیاد سیاسی کارگران به دمکرات ها، پاشنه آشیل جنبش کارگری بوده است.

عملکر سیاسی اصلی کارزار ساندرز، این است که نارضایتی و خصومت رو به رشد اجتماعی نسبت به نظام موجود را با منحرف کردن و آوردن به پشت حزب دمکرات، مهار و متلاشی کند. کارزار به اصطلاح «سوسیالیستی» او کوششی است برای پیش گیری از ظهور جنبش مستقل طبقه کارگر و مسدود کردن آن. تصمیم او برای پیش بردن کارزار خود در چهارچوب حزب دمکرات بر این هدف صحه می گذارد. به علاوه ساندرز از ابتدای کارزار خود اعلام کرد که او نامزد ریاست جمهوری نهایی حزب دمکرات، فارغ از این که چه کسی باشد، حمایت خواهد کرد.

همان طور که مقایسه مواضع ساندرز با مفاهیم اساسی سوسیالیسم در بالا نشان می دهد، «سوسیالیسم» او نیرنگی است برای جلوگیری از پدیدار شدن آن چه حقیقتاً سوسیالیسم می خواهد.

۱۶ ژوئیه ۲۰۱۵

<https://www.wsws.org/en/articles/2015/07/16/sand-j16.html>